

عامل اصلی همه فجایع، سرمایه داری است علیه آن متحد شوید!

بهنام " قدیمی "

بورژوازی در سراسر جهان تلاش کرده است تا نقش خود را به عنوان کاراکتر و نماینده کل جامعه جا بزند، بر همین مبنا ادعا می کند که عمل کرد حکومت و مجموع قوای دولت بخش از اختیارات و صلاحیت های همه مردم است که به دولت تفویض شده است و دولت با ساختار های که برای حفظ نظم و امن اجتماعی ایجاد کرده است، میخواهد نخبان و حافظ منافع آحاد جامعه باشد و این امر به دلیل کثرت نفوس و گویا پچیدگی اجتماعی در غیبت خود اشخاص به وسیله "نماینده های با صلاحیت شان" انجام می پذیرد، اما از آنجایی که دولت در نظام سرمایه داری برای یک طبقه و در خدمت منافع یک طبقه است؛ هر از گاهی پای تمثیل در نقشش می لنگد و پشت پرده به وضاحت نمایان می گردد؛ البته درجه این لنگش در کشورهای در حال بحران های اجتماعی و سیاسی، جنگ و شرایط پسا جنگی بشکل آشکارا و در اجتماعات متعارف و در حال رونق سرمایه داری کمتر قابل دید است.

افغانستان جزی از آخرین و ضعیف ترین حلقه های نظام سرمایه داری در دنیا است؛ رسوایی های پی هم حاکمیت یک دهه و اندی کرسی، به تعقیب آن ایجاد حکومت دو سره وحدت ملی خلاف نورم و قواعد که خودشان "دست آورد" دموکراسی پسا طالبانی میخوانند، تمکین و بغل باز کردن یک جانبه به جانی ترین و عقب مانده ترین نیروی مذهبی، تعطیل " قانون اساسی"، پارلمان هشت ساله، مسخره ترین پروژه های انتخاباتی، جنگ های خونین و تباه کن چندین دهه، انفجار، انتحار و این واپسین اش چاقو کشی و زور آزمایی توام با فساد و زن آزاری بالای کرسی ها در ارگ و پارلمان همه و همه مستند پشت صحنه "تمثیل اراده جمعی" بورژوازی کشور است که سر سوزن با

منافع نه دهم جامعه خوانایی ندارد؛ ریس جمهور، وکلا، ریس اجراییه، وزرا و... نه نماینده های مردم بل نماینده های واقعی منافع خود و طبقه خود هستند؛ بی افقی اقتصادی و اجتماعی یی که ناشی از فقر، بیکاری، اعتیاد، جنگ، زن ستیزی و کودک آزاری در جامعه است دست آورد انباشت سرمایه اینها است؛ خلاصه حکومت و در کل ساختار های دولتی در نظام های سرمایه داری در پی منافع یک طبقه و در خدمت آن طبقه (طبقه حاکم) است.

در این گیر و دار طبقه کارگر و مجموع طبقات پایین جامعه به گونه یی در حفظ و ادامه وضعیت موجود دخیل اند؛ پراکندگی، عدم سازمانیابی طبقه کارگر و مجموع توده های زحمت کش در یک صف واحد سیاسی علیه برابر ایستا خود یعنی سرمایه، به مفهوم کش دادن، قبول کردن و استمرار وضعیت اسفبار فعلی است؛ به یقین که سرمایه داری این وضعیت خونبار و اسفبار را بر نود و نه در صد جامعه تحمیل کرده است، اما پرسش پیش می آید که چرا و چگونه یک درصدی ها توانسته اند نود و نه در صدی ها را نه تنها در افغانستان بل در سراسر جهان چنین قرنطینه کنند؟ نخستن پاسخ سیاسی و اساسی این است که نود و نه درصدی ها متفرق و هیزم سوخت سرمایه در پروسه های سیاسی- اقتصادی هستند؛ طبقه کارگر و طبقات پایینی جامعه هم در بعد اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی تا آوانی که برای خود کار نکنند نه تنها که قدرتی در جامعه بدست نخواهند آورد بل در مناسبات سرمایه داری هر روز نسبت به روز قبل گرسنه تر و فقیر تر خواهند شد؛ خیلی ساده کار کردن برای دیگری در واقع به مفهوم قدرت بخشیدن به آن است نه چیزی دیگری؛ برای همین هم است که شما وقتی برای خود کار کردید نظام اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری آن را " کار " به شمار نمی آورد، مثل کار کردن زنان در خانه، بیل زدن و نهال شانی شما در روز های مرخصی در باغچه منزل تان. دوختن لباس برای خود و بچه های تان و غیره. اما هنگامی فعالیت شما در نظام بردگی مزدی کار به حساب می آید که شما در بدل بهای ناچیزی بنام مزد کار کنید و طرف بهای

بخشی از کار شما را برایتان تحت عنوان دستمزد پردازد و قسمت زیاد کارتان را به عنوان ارزش مازاد به مالکیت خصوصی خود در بیاورد. به این میگویند کار، در این پروسه شما عملن برای کسی دیگری کار کرده اید نه برای خود؛ سرمایه داری تا زمانیکه این کار رایگان و بلاعوض کارگران را تصاحب می کند قدرت مند است و می تواند خون همه را در شیشه کند. طبقه کارگر بدون تشکل سیاسی مستقل خود و داشتن پلاتفرم روشن رفتن به طرف قدرت سیاسی کار سیاست را دو دسته تسلیم بورژوازی می کند، بدون حزب قدرتمند طبقه کارگر در صحنه قدرت، اساس هر جنگ و صلحی بورژوازی در نبرد کار و سرمایه به نفع سرمایه و بر ضد کار است.

در ریسمان کشی های سیاسی پارلمان، ریاست جمهوری، اجراییه و به همین شکل موقف های سیاسی دیگر موضع طبقه کارگر و مجموع طبقات پایینی جامعه بدون تعلقات ایتنکی و تباری زدن کل سرمایه است نه تغییر این بجای آن؛ سرمایه داری هر از گاهی برای تحمیق توده ها جهت حفظ سیستم بردگی مزدی دست به تغییر و تبدیل افراد میزند اما رهایی از وضعیت موجود در گرو تغییر بنیادی در سیستم است نه تبدیلی و انتصاب ایکس به جای وای.

از سوی دیگر اساتید دانشگاه ها، دانشجویان، معلمان، دانش آموخته ها، روشنفکران، انجمن ها، اتحادیه ها، سازمان ها و مجموع نیروی های مترقی مخصوصن کمونیست ها سهم به سزایی در حفظ و تغییر وضع موجود دارند. بر این نیرو ها است که از محفل گرای، روستا زدگی، جزیره جزیره بودن و سکت های فرقه ایی خود را رهانیده سر از روزمره گی بیرون آرند، دست و آستین بالا زنند و بر کل دهن کجی های سرمایه در ساختار دولت و بیرون از حکومت متحدانه نه بگویند؛ پارلمان، ریاست جمهوری دو سره و جمعی از نهاد های دولتی پیش از آنکه بخشی از مشکلات مردم را به قول خود شان حل کنند، خود به مشکلات اجتماعی افزوده اند؛ از بیکارگی اینهاست که هر روز نسبت به روز پیش گراف جرایم جنایی، قتل های ناموسی، کودک آزاری، زن ستیزی، فقر،

اعتیاد، بیکاری، جنگ، نا امنی، بد امنی و در کل خشونت های اجتماعی بلند رفته و بی آیدگی بر همه بشریت این جغرافیای مستولی شده است. در یک چنین وضعیتی اگر همه نیروی های مرقی متحد نشوند و جهت تغییر بنیادی وضع موجود اقدام نکنند، خنثا و غیر فعال بودن نیروی ها هیچ مفهومی را به جز خواست ادامه وضع فعلی و همراهی با سرمایه افاده نمی کند. آحاد جامعه باید اینها را از روی گرده های خود به زیر بکشند ورنه تا زمان نامعلومی طبقه حاکم از طبقات پایینی جامعه سواری خواهند گرفت.